ﻫ . ل . رابینو

ترجمه از : آقای دکتر باقر امیرخانی

تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان

مقدمهٔ مترجم

از لحاظ اهمیتی که تتبع تاریخی دربارهٔ سلسلهٔ پادشاهان محلی ایران دارد ترجمهٔ تحقیقات مفید و عالمانهٔ مستشرقان اروپائی در این باره یکی از نیازمندیهای قابل توجه جامعهٔ تحقیقات تاریخی ایران را تشکیل میدهد . از بین سلسله های مختلفی که در ولایات و مناطق مختلف میهن ما فرمان رانده‌اند حکام محلی مازندران اهمیتی خاص دارند . برای تکمیل مطالعهٔ تاریخی در این باره نمیتوان‌از سلسلهٔ‌تحقیقات سودمند رابینو چشم پوشید. رابینو که معلوماتش دربارهٔ تاریخ‌ایران بخصوص سلاطین و سلسله های مناطق شمالی ایران و سواحل بحرخزر بی نیاز از توصیف‌است یك سلسله مقالات مفید دربارهٔ موضوع ما نحن فیه منتشر کرده که‌اهم آنها بقرار زیر است :

۱ـ سلسله‌هائی که در مازندران فرمانروائی کرده‌اند .

۲ـ حکام خلافت عربی در طبرستان .

۳ـ تاریخ مازندران .

این سلسله مقالات در مجلهٔ آسیائی (Journal Asiatique) بسالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۹ و۱۹۴۵ـ۱۹۴۳ منتشر شده وچون اطلاع برآنها برای کلیهٔ متتبعین و محققین ایرانی لازم می‌نمود نگارنده ترجمهٔ‌آنها را وجههٔ همت ساخت و در مقام ضرورت برای توضیح وتفسیراصطلاحات مبهم و مشکل حاشیه‌ای چند بمتن ترجمه

بیفزود . البته قسمتی از نوشته‌های رابینو دربارهٔ قسمتهای شمالی کشور ما در ایران بفارسی ترجمه شده و پاره‌ای از مطالبی که موردبحث ما است درآن نوشته‌ها وجود دارد ولی چون این سلسله مقالات خود بطور مستقل انتشاریافته وعلاوه برآن‌حاوی تحقیقات سودمند میباشد مسلماً ترجمه و نشر آنها خالی از فایده نخواهد بود . امید است این‌کار ناچیز در پیشگاه اهل فضل و دانش پذیرفته‌آید وبعنوان خدمتی کوچك بمنظور تکمیل هدف غنی ساختن زبان فارسی از لحاظ تتبعات و تحقیقات خاور شناسان تلقی گردد و از اشتباهات و لغزشهائی که وجود دارد بپاس صدق نیت که جز خدمت بعالم تاریخ و ادب نبوده چشم‌پوشی شود .



سلسله‌هائیکه بنا بگفتهٔ تواریخ محلی از ۵۰ سال قبل از هجرت تا بسال ۱۰۰۶ در مازندران فرمان رانده‌اند

آنانکه تاریخ مازندران را نوشته‌اند تقریباً هیچگونه اطلاعی دربارهٔ وضع اداری این سامان در اختیار ما نگذاشته‌اند. بدون شك میتوان گفت که سازمان اداری باندازه‌ای ساده بود که بهیچگونه توضیح و تفسیری در آن باره از طرف مورخین نیاز نبود. این سازمان نوعی از تیولداری[1] بود که هیچگونه تولیت و تنصیب و هیچ نوع پیمان و مراسم تحلیف رسمی در آن وجود نداشت. صاحبان اقطاعات یا تیولداران بزرگ که عبارت بودند از حکام ایالات و یا از امرائی که امارت بارث بآنان رسیده بود حق حاکمیت سلسلهٔ حاکمهٔ ایران را برسمیت می‌شناختند و سالیانه مبلغی بعنوان خراج یا مالیات بدربار ارسال میداشتند ودرصورت لزوم مجبور بودند که سپاهی نیز فراهم آورند و اگر چنانچه ازطرف دربار احضار میشدند می‌بایست در آنجا حضور یابند. تحف و هدایائی نیز بامرای بزرگ میفرستادند چه در مواقعی که خود امارت آن

۱ــ واژهٔ فرانسه " féodal " به «تیولداری» و " feudataires " به «تیولداران بزرگ» ترجمه شده‌است. برای اینکه مفهوم این کلمه وعلت ترجمهٔ آن به تیولداری روشن شود ما کلمهٔ " Féodalité " را در ذیل توجیه میکنیم: این کلمه از ریشهٔ " féodum " لاتین، که در زبان فرانسه بصورت " fief " دیده میشود، مشتق است. این مسأله از زمان تسلط بربرها برم آغاز میگردد و حاکی ازیك نوع قدرتی بود با رعایت سلسلهٔ مراتب بین مالکان متعدد که هر یك از طرف یك قدرت حاکمه منطقهٔ مخصوص خود را مالك بودند واز زمانهای خیلی پیشین درنزد ژرمن‌ها نیز وجود داشته واززمانیکه فتوحات فرانك‌ها درگل "Gaul" شروع شد درآن سامان نیز ادامه یافت. چون پایه و اساس تیولداری مسألهٔ اعطای زمین از طرف مافوق بود لهذا ما از ترجمهٔ کلمهٔ " féodalité " بملوك الطوایفی خودداری کرده آنرا به تیولداری ترجمه نمودیم. مترجم

سامان را بدست میآوردند و چه درمواقعی که جانشین امیردیگرمیشدند . هر گونه اهمال و امتناع در این باره عصیان تلقی میگردید و منجر بلشکر کشی حکومت مرکزی‌برای تنبیه وسیاست‌حاکم آن‌سامان میشد. اما به‌محض‌اینکه قدرت‌حکومت مرکزی رو بضعف مینهاد تیولداران از ارسال مالیات خودداری میکردند و در صدد برقراری روابط حسنه با فرمانروای‌دیگری، که‌حدس میزدند بعداً زمام امور را بدست خواهد گرفت، برمیآمدند. روی همین‌اصل‌فرمانروایان مازندران در درجهٔ اول خلفارا‌محترم‌میداشتند وبرسمیت‌میشناختند وبعد‌بنا بمقتضیات‌سیاسی با خراسان، عراق ، آذربایجان وحتی خوارزم روابط حسنه برقرار میکردند . روابط تیولداران با دست نشاندگانشان عیناً مثل روابط خودشان با سلسلهٔ حاکمه بود.

اطرافیان امرای سلسله های محلی مازندران عبارت بودند از : یك وزیر یا معتمد ، چند سپهسالار (که اغلب اوقات عبارت بودند از امرای دست نشانده و یا حکام نواحی کوچك) ، چند دبیر ، چند محاسب و چند نفر مأمور وصول مالیات . وقتی که به حاکم محل فرمان تهیهٔ سپاه میرسید وی لشکری فراهم آورده در تاریخ معین و در محل تعیین شده با سپاهیان خود حاضر میگردید . این مسأله درقرون وسطی در اروپا نیز سابقه داشت. پیشه‌وران بندرت یافت میشدند و اکثر نفرات ارتش از روستائیان تشکیل میشد که غالباً بزور بمیدانهای نبرد گسیل میشدند. کشتی ، تیراندازی ، پرتاب زوبین ، شکار گرازوحیوانات وحشی... جوانان را نفراتی مستعد وآماده برای شرکت در این لشگرکشی‌ها ببار میآورد. ازطرف دیگر تمرینات دسته‌جمعی نیزوجود داشت . مثلا میدانیم که ساکنین گیلان روش مخصوص در حمله بدشمن داشتند و ظهیرالدین در چند جا اشاره مینماید که وی بنابدرخواست متحدینش (سادات مرعشی مازندران) با مردان جنگی خود این روش را بظهور رسانده بود .

خلاصه اینکه روستائیان مثل « برده‌های وابسته بزمین »[۱] محسوب میشدند که مطیع اوامر مالك خود بودند و این وضع تا امروز نیز در مازندران ادامه دارد . تحت رژیم فعلی ایران اجباراً یك تحول و نهضت قابل ملاحظه در روابط مالکان و زارعینی که در این اراضی زندگی میکنند بوجود آمده و خواهد آمد .

برای اینکه عظمت و همچنین استقلال تیول محفوظ گردد لازم بود که قدرت منحصراً در دست یك تیولدار متمرکز شود و همین مسأله بود که قتل عام و ازبین بردن برادران وسایرافراد فامیل صاحب‌الاقطاع جدید را که وارث قدرت میشد ببار میآورد . ولی بمحض اینکه آرامشی در اوضاع احساس میشد خویشاوندان وارث حکومت صحبت از حق جانشینی و ارث خود نسبت به قسمتی از امتیازات متروکهٔ صاحب‌الاقطاع قبلی بمیان میآوردند وبرای بدست‌آوردن حق مشروع خود بسلسلهٔ حاکمه متوسل میشدند و دربار نیز در مقابل یا فرامینی‌صادرمیکرد که بموجب آنها ایالات بین‌ادعا کنندگان تقسیم میشد ویااینکه‌باارسال لشکری‌ازادعاهای آنان‌حمایت مینمود. عداوت‌ها و کینه‌های موحش بین پسرانی که از یك پدر و مادران مختلف بودند نیز یکی از علل شورش‌های بزرگ این سامان محسوب میشد[۲].

۱ــ « برده‌های‌وابسته بزمین » ترجمهٔ کلمهٔ " serfs " فرانسه است که از ریشهٔ‌لاتین که مفهوم « برده » دارد مشتق است . این اسم در قرون وسطی‌بکسانی اطلاق میشدکه بدون اینکه کاملا در حالت بردگی باشند با اطاعت و انقیاد در قطعهٔ زمین معینی بکشت پرداخته هرگز نمیتوانستندآنرا ترك نمایند . اینان بزمین مزبور وابسته بودند و با آن نیز بفروش میرسیدند. آزادی ورهائی دهستانها از قیود و محدودیت‌های قرون وسطائی و همچنین جریان نبردهای‌صلیبیون‌که بنفع جهاد مقدس اربابان بزرگ‌ه را مجبور باعطاء‌آزادی بدست‌نشاندگان خود میکرد بآزادی «سرف»‌ها کمك شایانی نمود. معهذا باز در زمان لوئی ۱۴ «سرف»‌هائی چند، بخصوص در تیولهای کلیسائی‌قرون وسطی وجود داشت. این پادشاه درسال۱۷۷۹ فرمان لغو بردگی را در تمام املاك سلطنتی صادر نمود تا اینکه در ۲۷ ژوئن ۱۷۹۲ بنا بقانونی که از مجلس فرانسه گذشت برای همیشه و بطور قطع بردگی لغو گردید . (مترجم)

۲ــ ما تنها بذکر اسامی وشرح حال زنان رجال مختلف این سامان‌که در دسترس*

روابط این تیولداران با ممالك مجاور جهت لزوم‌دفاع ازخود درمقابل دولت مرکزی بود و یا اینکه با برقراری این روابط میخواستند در مواقع فتنه وآشوب که بمرور زمان کشورایران‌را زیرورو میکرد‌تکیه گاهی‌برای‌خویشتن کسب نمایند. ظهیرالدین تنها یکبار از روابط دوستانهٔ حسام‌الدوله اردشیربن حسن باوند با سلطان تکش خوارزمشاهی و صلاح‌الدین یوسف مصری‌و خلیفهٔ ناصرلدین‌الله سخن بمیان میآورد مطالب سابق‌الذکر و همچنین در دست نبودن هیچ نوع‌اسناد تاریخی بهترین دلیل قلت مدارك مربوط بسازمان اداری مازندران محسوب میشوند .

قدیمی‌ترین‌منابعی که میتوان دربارهٔ گیلان‌بدست‌آورد ازاوائل‌قرن‌ده‌هجری تجاوزنمیکنند واین‌اسناد شامل وقایع‌انتصاب متولیان اماکن‌مقدسه‌ویا اینکه‌مربوط بتولیت‌محافظین مقبره‌های‌اولیاء است. این‌مقابر از زیارتگاههای‌مهم بشمارمیرفتند. بعضی از عناوین تیولی و اقطاعی نیز باین عصر مربوط میشود . امـرای بزرگ مازندران‌به تبعیت ازپادشاهان ایرانی‌میخواستند تیولداران بزرگ "feudataires" را از میان بردارند وهمین تیولداران بزرگ نیزبنوبهٔ خود جهدمیکردند بهروسیله که باشد خویشتن را ازدست صاحبان اقطاعات کوچك که خودآنها را گماشته بودند نجات دهند و حکام کوچك محلی را بجای آنان بگمارند . ولی چون معمولا این حکام را از بین افراد خانوادهٔ خویش انتخاب میکردند دیری نمی‌پائید که اینان نیز بنوبهٔ خود خانواده و عشیره های جدیدی بوجود میآوردند که همیشه حاضر و آماده برای مخالفت با امیر بزرگ بودند . همین مسأله بالاخره بسقوط و انحطاط امرای بزرگ منجر گشت وبه‌برقراری سیاست حکومت مرکزی‌صفویه کمك‌نمود.

*ما است اکتفا میکنیم، ولی نباید تصورکردکه این بیوگرافی‌هاکافی‌است زیرا زنان‌دیگری نیز قطعاً وجود داشتندکه پسرانشان از متنفذین محسوب میشدند وتمام پسرانی‌که در متن از آنها نام میبریم (البته غیر ازآنهائی که بطور وضوح اسم برده میشود) همهٔشان اولاد زنان مذکور در متن نمیتوانند باشند .

اسلام دراوایل قرن دوم هجری جایگزین ستایش آتش درطبرستان شد . البته در این عصر حکام عرب که ازطرف خلیفهٔ وقت در آنجا حکومت میکردند همه سنی بودند . چندی نگذشت که دعاة علویان امتیازات لازم را برای تحکیم قدرت وموقعیت خود و اشاعهٔ مذهب تشیع و تبلیغ عقائد و آراء زیدیه بدست آوردند ، درحالیکه امرای طبرستان و رستمدار برای تقلیل نفوذ دعاة شیعه رعایای خود را بقبول آئین تسنن وا میداشتند . همچنین عدهٔ کثیری از طرفداران آئین اسمعیلیه در نواحی کوچك وجود داشتند و این نواحی توسط حشاشین که از لحاظ افکاروعقائد با آنان هم مذهب بودند اشغال می‌شد . مدتی بعدآتش پرستان بکلی در این سامان ناپدید شدند . تشیع درزمان حکومت سادات مرعشی (از۹۹ تا ۷۶۰ ه = ۱۵۸۲–۱۳۵۹م) مذهب رسمی مازندران شرقی محسوب میشد ولی در رستمدار آئین تسنن تا زمان حکومت کیومرث بن بیستون رواج داشت (۸۵۷ ه = ۱۴۳۵م)وبالاخره این فرمانروا رعایای خود را بقبول مذهب تشیع وادار نمود. بنظر ما صرفاً هدف سیاسی سلسله‌های این سامان بود که بانتشار و رواج تشیع در طبرستان کمك نمود . طبرستان در پناه کوهستانهای خود خیلی کمتر ازقسمت جنوبی البرز مورد تاخت تاز مهاجمین و فاتحین قرار میگرفت . خراج ومالیاتی که این ناحیه سابقاً بخزانهٔ دولت ساسانی میریخت حرص و ولع خلفا وامرائی را که ایران را متصرف میشدند برمیانگیخت و تقاضای مالیات سنگین و قابل ملاحظه‌ای میکردند و هرموقع که قدرت داشتند حکام مخصوص خود را بدانجا اعزام میداشتند . مغولها و خوارزمشاهیان و تیموریان، دلباختهٔ ثروت بیکران سرزمینهای جلگه‌ای که محصول ابریشم آن ضرب المثل بود این منطقه را نیز اشغال کردند . ولی به محض اینکه قدرت حکومتهای مرکزی رو بضعف میگرائید حکام آنان دستخوش عصیان و شورش ساکنین آن دیار میشدند و چون احساس میکردند که دیگر حکومت مرکزی قادر

بحمایت از آنان نیست این ناحیه را ترك میکردند . از طرف دیگر خود امرای طبرستان ورستمدار باراضی حاصلخیزری ، سمنان، دامغان ، بسطام بخصوص گرگان چشم طمع میدوختند . زیرا این نواحی علاوه براینکه محصول غلهٔ سرشاری تولید میکردند که بمصرف‌غذای ساکنین کوهستانهامیرسید خود یك منطقه سرحدی‌محکم برای طبرستان محسوب میشدند. امرای طبرستان بااشغال این نواحی از نفوذ دشمن در دامنهٔ کوهستانهای خود ممانعت میکردند وبدینوسیله منطقهٔ نفوذخود را ازغارت و چپاول راهزنان و قبائلی که از هیچ نوع انضباطی پیروی نمیکردند و در مواقع آشوب و فتنه هدفشان زیر و رو کردن نواحی اطراف بود حفاظت مینمودند .

کلمات طبرستان و مازندران تقریباً مترادفند ولی کلمهٔ اول صرفاً به نواحی کوهستانی و دوم بنواحی جلگه‌ای اطلاق میشد . سابقاً طبرستان شامل گرگان ، استراباد ، مازندران و رستمدار میشد یعنی سرتاسر ناحیه‌ای را که بین دینارجاری در مشرق وملط (واقعه‌در گیلان) درمغرب بودشامل میگشت. گرگان که شامل‌استراباد بود ازجنگل تمیشه درمغرب شروع میشد و تا دینار جاری درمشرق ادامه می‌یافت. قسمت واقعه در مشرق تمیشه را « بیرون تمیشه » و ناحیهٔ واقعه در مغرب آن را « اندرون تمیشه » می‌نامیدند. مازندران درقسمت جلگه‌ای وطبرستان در کوهستان یعنی از تمیشه و جلگهٔ گرگان تا رستمدار بسط و گسترش می‌یافت.

سرحدات قدیمی رستمدار عبارت بود از : سیسنگان یا رودخانهٔ مانهیر در مشرق و ملط در مغرب . مدتی بعد این سرحدات تغییر شکل یافتند و میتوان گفت که رستمدارناحیه‌ای را که از آمل تا گیلان‌ادامه‌مییافت شامل‌میشد. رویان نام‌اراضی مسطح بود ولی همچنین بسرتاسر رستمدار نیز اطلاق میگشت . در زمان حکومت مغولها کلمهٔ طبرستان ببوتهٔ فراموشی افتاد و کلمهٔ مازندران جای‌آنرا گرفت .

سلسله‌های اصلی طبرستان که بعصر ساسانیان میرسند و مورد بحث ما هستند

عبارتند از : قارنیان ، باوندیان ، دابویگان یا گاوبارگان و پادوسبانیان . منابع و مأخذ ما دربارهٔ این سلسله‌ها عبارتند از :[۱]

۱ـ تاریخ طبرستان ، تألیف محمد حسن بن اسفندیار (اسفندیار)[۲]

۲ـ تاریخ طبرستان، رویان ومازندران، تألیف میرظهیرالدین مرعشی(ظهیر)[۳]

۱ـ برای اطلاع دربارهٔ سایرسلسله‌هائی که درمازندران فرمانروائی کرده‌اند رجوع شودبکتاب "Mazandaran and Astarabad" تألیف "H. L. Rabino" ازانتشارات "E.J.W. Gibb Memorial"سری جدید ، جلد ۷ صفحهٔ ۱۴۹ـ۱۳۳ چاپ‌لندن؛ وهمچنین بمقالهٔ رابینو در مجلهٔ‌آسیائی: آوریل ـ ژوئن ۱۹۲۷ تحت‌عنوان «سلسله‌های علویهٔ‌مازندران» (صفحهٔ ۲۷۷ـ۲۵۳) .

۲ـ رك : An abridged translation of the history of Tabaristān compiled about A. H. 613/A. D. 1216 by Muḥammd al-Hasan b. Isfandiyār, by Edward G. Browne. E. J. W. Gibb Memorial series, vol II, London 1905.

ولی جای بسی تأسف است که متن فارسی‌منتشر نشده است .

۳ـ رك : Muhammedanische Quellen Zur Geschichte der Südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres, herausgegeben , Übersetzt und erlautert von Dr Bernhard Dorn , I, Theil . Sehir-eddin's Geschichte von Tabaristan , Rujan und Masanderan Persischer Text. Saint-Petersburg, 1850. A. D. 1476.

اصل و منبع تاریخ ظهیرالدین تاریخی است‌که اولیاء الله آملی یکی از علمای آمل برای استاندار فخرالدوله شاه غازی بن زیار بن‌کیخسرو نوشته و همچنین تاریخی‌که علی‌بن جمال‌الدین‌بن علی‌بن محمدبن نجیب الرویانی برای‌کارکیا میرزا علی بن‌کارکیا سلطان محمد بیاپیشی‌گیلانی برشتهٔ تحریر درآورده است .

متن تاریخ اولیاء الله آملی بدست ما نرسیده ولی بدون شك میتوان اذعان نمود که وی مطالب‌کتاب خود را از تاریخ ابن اسفندیار گرفته است .

حاجی خلیفه از دو تاریخ طبرستان اسم‌میبرد یکی‌را بخواجه‌علی‌رویانی ودیگری‌را به سیدظهیرالدین‌بن‌سید نصیرالدین‌مرعشی که حفید قوام‌الدین‌بوده‌نسبت‌میدهد . رك : کشف‌الظنون جلد اول ، صفحهٔ ۲۲٦ چاپ آنکارا و همچنین از یك تاریخ مازندران تألیف ابن ابی مسلم صفحهٔ ۲۳۰ یاد میکند. مترجم

۳ـ تاریخ گیلان و دیلمستان ، تألیف میرظهیرالدین مرعشی (ظهیر گیلانی)[۱]

۴ـ تاریخ گیلان تألیف علی بن شمس‌الدین لاهیجانی (شمس‌الدین)[۲]

۵ـ تاریخ گیلان تألیف ابوالفتاح فومانی (عبدالفتاح)[۳]

۶ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی تألیف اسکندرمنشی (اسکندر)[۴]

۷ـ مطلع‌السعدین تألیف عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی (عبدالرزاق)[۵]

۸ـ مجالس‌المؤمنین تألیف نورالله (تستری)

ما دربین منابع خود ازدوکتاب خواندمیر[۶] واعتمادالسلطنه[۷] اسم نمی‌بریم‌زیرا مطالب این دو عیناً مأخوذ از تاریخ ظهیرالدین میباشد .

سلسلهٔ اول ـ سوخرانیان یا قارنیان[۸]

این سلسله در کوهستانهای طبرستان مدت ۲۷۴ سال فرمانروائی کرده‌اند و

۱ـ A. D. 1489 ' تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف میرظهیرالدین مرعشی M. H. L. Rabino ' رشت ۱۳۳۰ = ۱۹۱۲ .

۲ـ رك : Muhamm. Quellen. II, Theil, Aly ben : رك, A. D. 1514 Schems-eddin's Chanisches Geschichtswerk. Persischer Text. St Petersburg, 1858.

۳ـ Muhamm. Quellen. III Theil, Abdul Fattah :رك, A.D. 1628 Fumeny's Geschichte von Gilan. Persischer Text. St Petersburg, 1858.

۴ـ رك : Muhamm. Quellen. IV. Theil. Auszüge aus Muhammedanischen Schriftstellern Arabische, Persiche und Türkische Texte, St Petersburg, 1858, P. 238-421.

۵ـ رك : Muhamm. Quellen. IV Theil, P. 154-257.

۶ـ رك : B. Dorn, Die Geschichte Tabaristan's and Serbedare nach Khondemir. Persischer Text. St Pet, 1850.

۷ـ رك : کتاب‌التدوین فی احوال جبال شروین، چاپ تهران.

۸ـ منابع و مآخذ ما راجع به این سلسله عبارتند از :

*

حکومت آنان از سال ۵۰ قبل از هجرت آغاز میگردد . انوشیروان ساسانی در این سال شهریار کوه و کوه قارن را به قارن بن سوخرا اعطا نمود و در سال ۲۲۴ ه = ۹ـ ۸۳۸ م یا ۲۲۶ ه = ۱ـ۸۴۰ م یعنی سال مرگ مازیار حکومت این سلسله بپایان میرسد . این فرمانروایان بنام « گرشاه » یا «ملك الجبال» وهمچنین «اسپهبد» خوانده میشدند ولی تفوق سلسلهٔ باوندرا قبول داشتند. قارنیان یکی از نجیب ترین ومحترم ترین خانوادههای ایرانی زمان ساسانی محسوب میشدند ومورخین تازی افراد این خاندان را « اهل البیوتات » میخواندند .

۱ــ قارن بن سوخرا بن قارن بن سوخرا[۱] (اسفندیار صفحات ۹۴ و۹۵ . ظهیر صفحات ۳۷ و۱۶۷ و ۳۲۱) . مدت حکومت ۳۷ سال[۲]. فرزندان سوخرا که خود از نسل « کاوهٔ آهنگر » بود انوشیروان را در جنگ با خاقان ترك یاری کرده بودند . بپاداش این خدمت انوشیروان زابلستان را به پسر ارشد سوخرا که زرمهر نام داشت اعطا نمود و همچنین وندا امید کوه ، آمل ، لفور و فریم را به فرزند کوچکتر یعنی قارن واگذار کرد که کوه قارن نامیده شد . روی این اصل طبرستان بین قارن و بزرگانی که در تمیشه مستقر بودند تقسیم شد و قارن اسپهبد طبرستان گردید. قارن پسری داشت بنام آلندا .

۲ــ آلندا بن قارن (اسفندیار صفحات ۴۳ و۱۲۵ وظهیر صفحات ۱۵۴ ، ۱۶۷ ، ۳۲۱) مدت حکومت ۵۲ سال[۳]. آلندا پسر ارشد قارن بود و وی نیز خود پسری بنام سوخرا داشت .

---

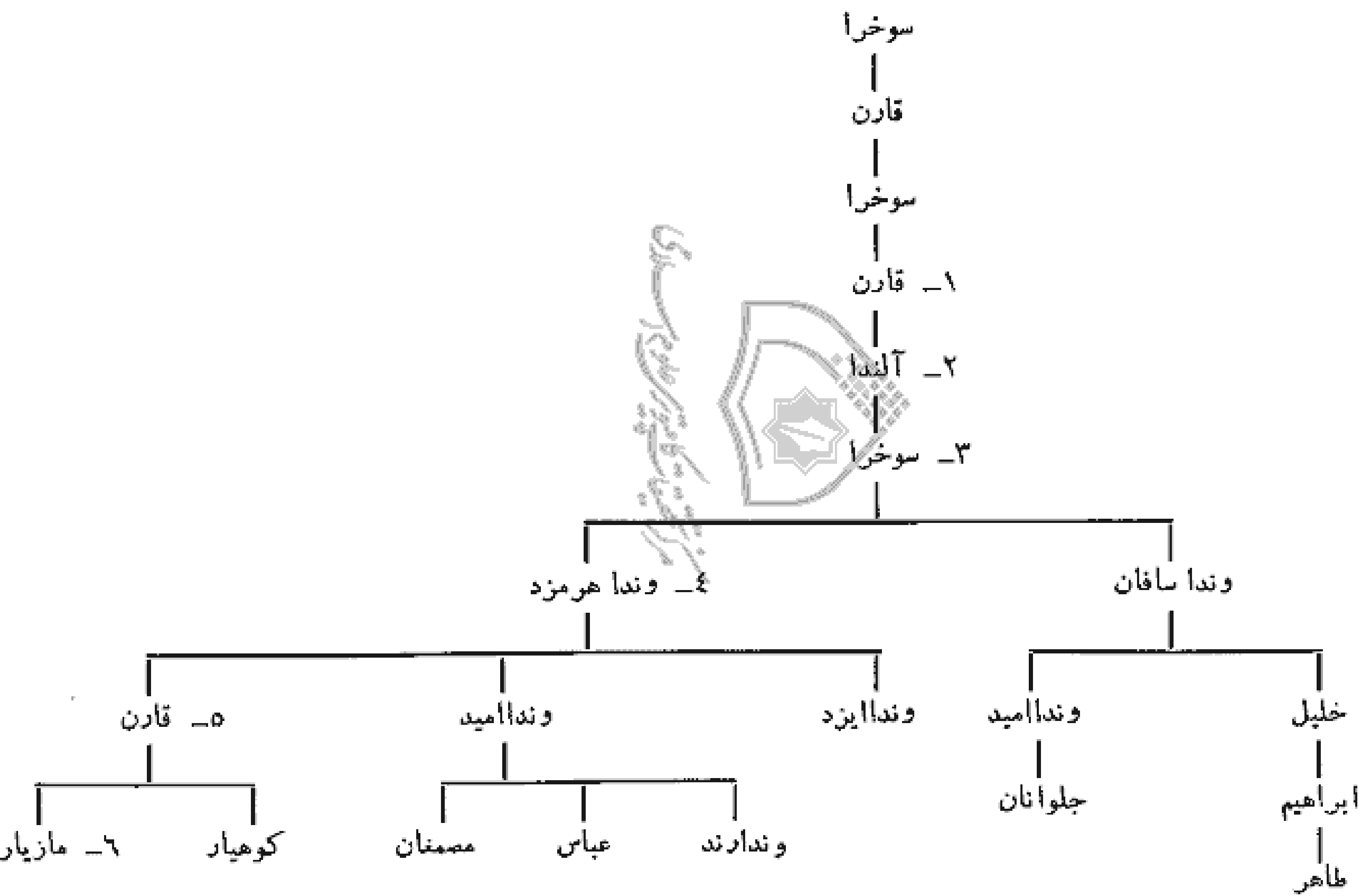
* Dorn, Reise nach Masanderan im Jahre 1860, Petr, 1895.
Melgunoff, Das Südliche Ufer des Kaspichen Meeres, Leipzig, 1868.
Rabino, Māzandarān and Astarabād.

۱ــ رك : اسفندیار ، صفحات ۱۴ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ .

۲ــ رك : ظهیر

۳ــ رك : ظهیر

سوخرائیان یا قارنیان



۳ـ سوخرا بن آلندا. (ظهیر صفحات ۱۵۴، ۱۶۷، ۳۲۱)[۱]. مدت حکومت ۶۵ سال[۲] و یکی از پسرانش ونداهرمز بود که جانشین وی گردید. پسر دیگر بنام ونداسامان بود که جعفر بن هارون را که خلیفه برای تجدید تشکیلات مالیاتی فرستاده بود بضرب کوپال از پا درآورد. ونداسامان دو پسر داشت:

الف، ونداامید. همین ونداامید عموزادهٔ خود مازیار را که اسپهبد شهریار باوند متصرفات وی را ضمیمهٔ متصرفات خویشتن نموده بود با آغوش باز پذیرفت ولی بعد ویرا تسلیم اسپهبد مذکور نمود و محتملا پدر جلوان بن ونداامید است که در حوال سال ۲۵۰ هـ = ۵ـ۸۶۴ م از وی نام برده شده است.[۳]

ب ـ خلیل[۴] که بدست مازیار بقتل رسید. پسر همین خلیل بنام ابراهیم[۵] بکمك سپاهیان محمد بن اوس که در طبرستان بنام سلیمان بن عبدالله بن طاهر فرمان میراند بجنگ حسن بن زید علوی که ادعای امامت میکرد قیام نمود ولی در شوال ۲۵۰ = نوامبر ۸۶۴ مغلوب شد و مورد نوازش علوی مذکور قرار گرفت.

پسران ابراهیم بن خلیل که سابقاً ۱۰۰۰۰۰۰ درهم بعنوان مستمری دریافت میداشتند بسال ۲۸۷ هـ = ۹۰۰ م دوباره مبلغ مذکور را ازاسمعیل بن احمد سامانی دریافت کردند و از یکی از آنان بنام طاهر بن ابراهیم در سال ۲۶۹ هـ = ۳ـ۸۸۲ اسم برده میشود[۶].

۴ـ ونداهرمز بن سوخرا. (اسفندیار صفحات ۴۳ و ۴۴ و ۱۳۲ ـ ۱۲۵ و ۱۴۵ـ۱۴۰، ۱۴۷، ۲۳۷). ظهیر صفحات ۵۲، ۱۶۲ـ۱۵۴، ۱۶۷، ۲۰۷، ۲۷۴،

۱ـ رك: ظهیر.

۲ـ رك: ظهیر.

۳ـ رك: اسفندیار صفحات ۱۴۶ و ۱۷۱ و ظهیر صفحهٔ ۱۶۲.

۴ـ رك: اسفندیار صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ و ظهیر صفحهٔ ۱۶۴.

۵ـ رك: اسفندیار صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۷۰ و ۱۹۵.

۶ـ رك: اسفندیار صفحات ۱۸۶ و ۱۹۵.

۲۷۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵) . مدت حکومت ۵۰ سال[۱] .

بنابگفتهٔ ابن اسفندیار وی پسر آلندا است نه نوه‌اش . چون مردم از جور و ستم تحمیلات خارج ازحد مالیاتی که ازطرف حکام‌خلافت عباسی‌بعمل میآیدبتنگ آمده بودند ونداهرمز با اسپهبد شروین‌باوند ومصمغان ولاش میاندورودی واستاندار[۲] شهریار بن پادوسبان جهت کشتار و قتل عام تمام اعراب و عمال خلیفه متفق شد . چون این خبر بسمع مهدی خلیفهٔ عباسی رسید وی سالم فرغانه‌ای را که بشیطان فرغانه ملقب بود بطبرستان گسیل‌داشت . این امیربدست وندا‌ایزد یا وندا‌امید[۳]پسر وندا‌هرمز بقتل رسید . خلیفه سپاهی مرکب از ۱۰۰۰۰ مردجنگی تحت فرماندهی امیر فراشه (یا فارشه) مجدداً اعزام نمود فرمانده مزبور نیز بسرنوشت اولی دچار گشت ؛ ویرا قبلا زندانی کرده سپس سر بریدند . بعد از این جریانات خالد بن برمك بعنوان حاکم بطبرستان فرستاده شد و با وندا‌هرمز صلح کرد . وندا هرمز یك زندگی پرماجرا داشت ، گاهی با حکامی که پس‌ازخالد ازطرف‌خلیفه بدانسوی اعزام میشدند از درصلح درمیآمد و گاهی نیزمثل فراریان بجنگل‌ها پناهنده میشد. این وضع تا روزیکه خلیفه پسرخود موسی الهادی را بگرگان فرستاد ادامه داشت. وندا هرمز خویشتن را باونزدیك نمود وهمراه وی ببغداد رفت ولی پس ازمراجعت ازآنجا دوباره برعلیه خلیفه قیام کرد و حتی بدیدار سرداران خلیفه که درآمل و ساری مستقر بودند نرفت . هرون‌الرشید شهریار پسر اسپهبد شروین (ملك‌الجبال) و قارن پسر وندا هرمز را بعنوان گروگان پیش خود پذیرفت و مدتی بعد این دو شاهزاده را به‌پیش پدران خودفرستاد. بالاخره درزمان خلافت‌مأمون (۸۳۳ـ۸۱۳م)

۱ـ رك : ظهیر .

۲ـ در متن ustundar .

۳ـ رك اسفندیار صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ و ظهیر ۱۵۷ و۱۶۷ . قطعاً اختلاف اسامی ناشی از اشتباه ناسخ است . کومیار دائی شاهزادهٔ جوان وی را در این جنگ همراهی نموده بود .

رحلت نمود . پسران وی عبارت بودند از :

الف ـ قارن که جانشین پدر گردید .

ب ـ وندااميد که خود سه پسر داشت :

الف ـ مصمغان[۱] که در سال ۲۵۰ هـ = ۵ ـ ۸٦٤ م از وی اسم برده شده و گاهی نیز در زمان حسن بن زید بنام او برمیخوریم .

ب ـ عباس[۲] که بدست دو نفر از فرماندهان حسن‌بن‌زید بنام جعفر بن‌محمد و لیث بن قنا در حدود سنه ۲۵۳ هـ = ۸٦۷ م بقتل رسید .

ج ـ وندارندالسفاجی که در سال ۲۵٤ هـ = ۸٦۸ م نام او بچشم میخورد .

د ـ بالاخره سومین پسر وندا هرمزد بنام وندا ایزد بود[۳] .

۵ـ قارن بن وندا هرمزد . (اسفندیارصفحات ۱۲۹ ، ۱٤۳ ، ۱٤۵ ، ۱٤۷ ، ۲۳۷ . ظهیر صفحات ۱٦۰ ، ۱٦۱ ، ۱٦۷ ، ۳۲۲) مدت حکومت ٤۰ سال[٤] . قارن ، مأمون خلیفهٔ عباسی‌رالشگرکشئی که برضد اهالی‌میزانس‌نموده بود مساعدت کرد و در این جنگ نیز لیاقتی ازخود نشان داد . ولی اسپهبد شهریار کینهٔ اورا بدل‌بست و متصرفات او را تصاحب نمود . قارن دو پسر داشت :

۱ـ مازیار .

۲ـ کوهیار که کمی بعد از مرگ برادرش مازیار بقتل رسید .

٦ـ مازیار بن قارن (اسفندیار صفحات ۱۷ ، ۲٦ ، ۲۸ ، ٤۲ ، ٤۳ ، ۸۰ ،

۱ـ رك : اسفندیار صفحات ۱٦٤ و ۱٦۸ و ۱۷٤ ـ ۱۷۰ و ۱۷٦ و ۱۷۸ و ۱۸٤ ظهیر صفحهٔ ۱۷۱ .

۲ـ رك : اسفندیار صفحه ۱۷٦ .

۳ـ اسفندیار صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ وظهیر صفحهٔ ۱٦۸ وندااميد ثبت کرده‌اند ولی ظهیر صفحات ۱۵۷ و۱٦۷ وندا‌ایزد مینویسد . همچنین درصفحهٔ ۱۷۸ اسفندیارنام وی تحت عنوان وندارند دیده میشود . ولی محتملا ناسخ اشتباهاً نام اخیر را اینچنین ثبت‌کرده است.

٤ـ رك ظهیر .

۱۳۲ ، ۱۵۷ ــ ۱٤٦ ظهیر ۲۱ ، ۲۹ ، ۱٦۷ ــ ۱٦۱ ، ۲۷۵ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ و ۳۲۵) ، مدت حکومت ۳۰ سال[۱] . وی بنام اسپهبد مازیار خوانده میشد . اسپهبد شهریار بن قارن باوند چشم طمع بمتصرفات مازیاردوخته‌بود وبالاخره آنها را بتصرف خویشتن درآورد . مازیار موفق شد که خود را از دست زندانبانان اسپهبد مزبور نجات دهد و سپس ببغداد رفت ودرآنجا کیش اسلام پذیرفت وعنوان مولی امیرالمؤمنین گرفت و کنیه‌اش نیز ابوالحسن گردید .

پس از مرگ اسپهبد منصور خلیفهٔ عباسی فرمانروائی طبرستان را بمازیار اعطا نمود . مازیار به شاپور بن شهریار باوند کـه در کوهستانات‌فرمان میراند دست یافت و بفرمود تا او را بکشند و مدت ٤ سال یعنی تا زمان مرگ موسی بن حفص حاکم خلیفه درآنجا فرمانروائی کرد وسپس تمام‌آن سامان را تحت‌تسلط خویشتن درآورد .آمل را محاصره نموده و حصارهای آن را خراب کرد[۲] و حاکم خلیفه را نیزبزندان انداخت . درکوهستانها قلاعی چند ساخت وروستائیان را جهت ساختن قلاع و خندق‌ها ببیگاری گرفت وسپس دستور داد سدها وپاسگاههائی چند در مسیر جاده‌هابسازند برای اینکه رعایایش از اخباروکارهای وی‌مطلع نشوند . چون‌معتصم جانشین مأمون از این اوضاع باخبر شد عبدالله بن طاهر را بطبرستان گسیل داشت. پس ازآنکه چندین نبرد بین این امـیر و مازیار رخ داد بشکست مازیار تمام شد ، مازیار زندانی گردید و سپس به بغداد فرستاده شد و در سال ۲۲٤ هـ = ۹ ــ ۸۳۸ م یا ۲۲٦ = ۱ ــ ۸٤۰ مقتول گردید .

باآنکه جور و ستم مازیار چه قبل ازجلوسش وچه بعد ازآن بآخرین درجهٔ

۱ــ رك ظهیر . ولی ابن اسفندیار میگوید که وی پس از هفت سال فرمانروائی در کوهستانات طبرستان درگذشت .

۲ــ هنگام تخریب این حصارها کتیبه‌ای کشف شده . قس ابن اسفندیار صفحهٔ ۲۲٦و ظهیر صفحهٔ ۱٦٤ .

خودرسیده بود ولی مطابق اطلاعاتی که بدست ما رسیده وی از شایسته ترین فرمانروایان محسوب میشد .

سلسلهٔ باوندیان[۱]

خانوادهٔ باوند مدت ۷۰۷ سال یعنی ازسال۴۵هجری مطابق ۶ــ۶۶۵ میلادی تا سال۷۵۰ هجری برابر با۱۳۴۹میلادی در طبرستان حکومت کردند . فرمانروایان این سلسله نیز به ملك‌الجبال ملقب بوده و عنوان اسپهبد داشتند ودر طبرستان مدت مدیدی قدرتی عظیم یافتند و با اینکه جلگه‌های مازندران را از دست دادنــد ولی کوهستانات تقریباً همیشه در دست آنان بود . این سلسله بسه شاخه تقسیم میگردد:

الف ــ کیوسیه که از ۶ــ ۶۶۵ / ۴۵ تا ۷ ــ ۱۰۰۶ / ۳۹۷ یعنی تا زمانی که قابوس اسپهبد شهریار را بقتل رسانید حکومت کردند .

ب ــ اسپهبدیه که از ۴ــ۱۰۷۳ / ۴۶۶ تا ۱۲۱۰ / ۶۰۶ یعنی تا زمان کشته

۱ــ منابع :

Melgunoff, Das Südliche Ufer des Kaspischen Meeres, p. 50.

Dorn, Reise nach Masanderan im Jahr 1860.

Barthold, Musulmanskina Dynastii, p. 290.

Gl. Huart, Encyclopédie de l'Islam.

Zambaur, Contributions, III, 16, n'472.

– Manuel de généalogie et de chronologie Pour l'histoire de l'Islam, p. 187-188.

Casanova, Les Ispehbeds de Firim (Publié E. G. Browne), p. 117-126 .

Sachau, Ein Verzeichnis Muhammedanicher Dynastien, p. 5-7 . (مأخذ اصلی این کتاب تاریخ منجم باشی است) .

Rehatsek, the Baw and Gaobarah Sephabuds ... J. Bombay Br. R. A. S., XII, 1876, P. 410.

Rabinn, Māzandarān and Astarābād, p. 134-136.

شدن شمس‌الملوك رستم هنگام تاخت و تاز مغول بطبرستان حکومت کردند .

ت ـ کینخواریه ـ حکومت این سلسله ازسال۸ـ۱۲۳۷ / ۶۳۵ شروع‌میشود و با قتل آخرین پادشاه آن فخرالدوله حسن بسال ۱۳۴۹ / ۷۵۰ پایان می‌یابد .

الف ـ گیوسیه[1]

نام این خانواده از کیوس که پسر قباد ساسانی و برادر انوشروان عادل بود مشتق است . قباد سه سال قبل از مرگش‌پسرارشد خود کیوس‌را بحکومت طبرستان فرستاد . هنگامی که قباد بنفع پسر کوچکتر خود انوشیروان (۵۷۸ ـ ۵۳۱ م) از سلطنت کناره گیری‌نمود خاقان ترك با قبائل خود تا جیحون‌پیشروی کرد . کیوس بجلو او شتافت و پس از آنکه ویرا شکست داد یکی از اقوام خود هوشنگ نام را بحکومت خوارزم گماشت و پس از مراجعت بطبرستان بانوشیروان نامه‌ای نوشت و رسماً بدو اخطار کرد که تاج وتخت را بوی واگذار کند. چون انوشیروان تقاضای وی را نپذیرفت کیوس بسوی مدائن لشکر کشید ولی مغلوب گردید و بقتل رسید و پسرش شاپور نیز در آن شهر بقید اسارت درآمد ، طبرستان به زرمهر[2] واگذارشد و بقیهٔ متصرفات کیوس بین امرای مختلف تقسیم گردید[3].

۱ـ باوبن شاپور (اسفندیار صفحات ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۲۳۶ ، ۳۷۰ و ظهیر صفحات ۴۲ ، ۱۵۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۷۰ ، ۳۱۷ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳) .

۱ـ زامباور "Zambaur" این‌سلسله‌رااسپهبدان‌میخوانندقس زامبارو "Zambaur" صفحات ۱۸۷ و ۱۸۹ ه .

۲ـ قس : Rabino, Māzandarān and Astarābād, p. 113.

۳ـ رك : اسفندیار صفحات ۷ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۵ و ۹۸ و ظهیر صفحات ۱۵۱ و ۲۰۱ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۷۰ و ۳۱۷ و ۳۱۹ .

مدت حکومت ۱۵ سال[1] . شاپور پدر باو در زمان حکومت هرمزد ساسانی در گذشت . چون باو در جنگهای خسروپرویز ازخود شایستگی نشان داد شاهنشاه پس از جلوس ویرا بحکومت اصطخر، آذربایجان ، عراق وطبرستان منصوب نمود. چون خبر مرگ یزدگرد به باو رسید وی در معبد کوسان منزوی شده و بعبادت پرداخت ولی اهالی طبرستان ویرا حاکم خود اعلام کردند . وی تاخت‌وتاز کنندگان این ایالت راپراکنده ساخت ومدت ۱۵ سال درآنجا حکومت نمود. بالاخره بدست ولاش که از نسل زرمهر بود بقتل رسید . ولاش مدت هشت سال حکومت کرد .[2] نام پسر باو سرخاب بود .

۲ــ سرخاب‌بن‌باو[3] (اسفندیار صفحات ۹۹ و ۲۳۷ . ظهیر صفحات ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۷۰ ، ۳۲۳) مدت حکومت ۳۰ سال[4] . مردم سرزمین کولا ، ولاش را بقتل رسانده و سرخاب را در فاریم بتخت نشاندند . پسرش مهر مردان نام داشت .

۳ــ مهر مردان بن سرخاب (اسفندیار صفحهٔ ۲۳۷ و ظهیر صفحهٔ ۳۲۳) . مدت‌حکومت ۴۰سال[5] . بنابگفتهٔ‌ابن‌اسفندیار وی مدت‌خیلی کوتاهی حکومت نمود ونوه‌اش شروین‌بن‌سرخاب جانشین وی گردید.پسرمهرمردان‌سرخاب‌نام‌داشت.

٤ــ سرخاب بن مهر مردان (ظهیر صفحهٔ ۳۲۳) .

۱ــ رك : اسفندیار ، ظهیر : زاخاو"Sachau" ٦٠ــ٤٥هـ و زامباور "Zambaur" ٤٥ــ٥٩ هـ .

۲ــ رك : اسفندیارصفحات ۹۹ و ۲۳۷ وظهیر صفحات ٤۲ و ۲۰٦ و ۲۰۷ و ۳۲۳.

۳ــ بنظر میرسد که خطای ناسخ براون را باشتباه انداخته است و درنتیجه نام ویرا سهراب ثبت‌نموده . ظهیرالدین نیز بهمین اشتباه دچارشده‌ولی اشتباه‌وی فقط درکتاب‌تاریخش مشهود است .

٤ــ رك : ظهیر و زاخاو "sachau" ۹۸ــ٦۸ هـ و زامباور "Zambaur" ٦۸ ــ ۱۱۰ هـ .

٥ــ رك ظهیر و زاخاو "Sachau" ۱۳۸ــ۹۸ هـ و زامباور"Zambaur" ۱۱۰ــ ۱۳٥ هـ .

مدت حکومت ۲۰ سال[۱]. ولی ابن اسفندیار میگوید که وی حکومت نکرد.

۵ـ شروین بن سرخاب (اسفندیار صفحات ۴۳ ، ۹۹ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۰ ـ ۱۴۵ و۱۶۶ ، ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۷۰ و ۳۲۳) .

مدت حکومت۲۵ سال[۲]. وی اولین کسی است که لقب ملك الجبال گرفت . او بهمراهی‌وندا هرمزد قارن‌وند برعلیه فرماندهان‌خلافت‌اسلامی قیام کرد و بر تمام طبرستان دست یافت ودر زمان خلافت مأمون (۸۱۳ـ۸۳۳ م) در گذشت. پسرانش عبارت بودند از :[۳]

۱ـ قارن که قبل از پدر در گذشت[٤].

۲ـ شاپور[٥].

٦ـ شهریار بن قارن بن شروین[٦] (اسفندیار ، صفحات ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۷۰ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۲۸ سال[۷]. وی معاصر هرون الرشید بود و قسمت زیادی از

۱ـ رك ظهیرو زاخاو "Sachau" ۱۳۸ـ۱۵۸ ه.و زامباور "Zambaur" ۱۳۵ـ۱۵۵ م .

۲ـ رك‌ظهیرو زاخاو "Sachau" ۱۵۸ـ۱۷۸ وزامباور"Zambaur" ۱۵۵ـ۱۸۱ .

۳ـ براون در ترجمهٔ کتاب ابن‌اسفندیار اشتباه نموده شهریار را پسرشروین‌معرفی میکند. زاخاو "Sachau" میگوید که‌رستم‌جانشین‌پدرش‌شروین گردید. زامباور"Zambaur" دو پسر بدو نسبت میدهد : شهریار و رستم .

٤ـ رك : ظهیر ، صفحات ۱۶۲ و ۲۰۷ و ۲۷۰ و ۳۲۳ .

٥ـ رك : ظهیر : صفحهٔ ۱۶۲ .

٥ـ در ابن اسفندیار (ترجمهٔ براون) نام وی شهر بن شروین‌آمده و در ضمن از برادرش جعفربن شهریار بن قارن نیز سخن بمیان میاورد .

٦ـ ظهیرو زامباور "Zambaur" ۱۸۱ـ۲۱۰ م . ویرا شهریاربن‌شروین‌میخوانند. زاخاو "Sachau" ۱۷۸ـ۲۰۳ ه. و می‌نویسدکه پس از شروین بن سرخاب ، رستم که پسرش بود بجای وی نشست و همین رستم است که برای اولین بار لقب ملك‌الجبال گرفت .

اراضی قارن بن وندا هرمزد قارنوندرا ضمیمهٔ متصرفات خویشتن نمود ومدتی بعد بمازیار غلبه کرد و متصرفات او را نیز بچنگ آورد . پسرانش عبارت بودند از :

۱ـ شاپور

۲ـ جعفر

۳ـ قارن

۷ـ شاپور بن شهریار (اسفندیار صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸) .

طول مدت حکومت وی نامعلوم است[1]. بگفتهٔ ابن اسفندیار شاپور بن شهریار جانشین پدرش شهریار گردید . رعایای وی ازظلم وستم وجوراو بستوه آمدند . مأمون مازیار را فرستاد که کوهستانات متصرفی ویرا ازاو بگیرد . شاپور بدست مازیار افتاد وبدستور وی بقتل رسید . ولی ظهیرالدین جعفر بن شهریار را جانشین شهریار میداند.

۸ـ جعفر بن شهریار بن قارن (اسفندیار صفحات ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۲۳۷ وظهیر صفحات ۲۰۸ ، ۲۸٤ ، ۲۸۷ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۱۲ سال[2]. هنگامی که داعی حسن بن زید علوی پرچم انقلاب را در رویان برافراشت غلامان محمد بن اوس با سپهبد جعفر بن شهریار بن قارن پناهنده شدند . ولی اسپهبد جعفر بن شهریار در نبردی که در حوالی رودخانهٔ لاویج روی داد بدست سپاهیان حسن بن زید بسال ٨٦٤ـ٢۵٠/ بقتل رسید .

۹ـ قارن بن شهریار بن قارن (اسفندیار ، صفحات ۱۴۷ ، ۱٤۸ ، ۱۵۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷٤ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۳۷ و ظهیر ، صفحات ۵۳ ، ۵٤ ، ۲۰۸ ، ۲۷۰ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۳۲۳) .

۱ـ زامباور "Zambaur" ۲۲۲ ـ ۲۱۲ ه.و شاپور (جعفر) بن شهریار میخواند . زاخاو "Sachau" اسم شاپور را ذکر نکرده است .

۲ـ ظهیر و زاخاو "Sachau" : جعفر بن رستم ، بدون هیچگونه اطلاع دیگری دربارهٔ او. زامباور "Zambaur" ۲۲۲ـ۲۱۰ ه. شاپور (جعفر) بن شهریار .

مدت حکومت ۳۰ سال[۱]. وی بابوالملوك ملقب بود . داعی کبیر در سال ۲۲۷/۸۴۱–۲ اسپهبد پادوسبان را بسوی متصرفات وی فرستاد تا آنها را مورد تاخت و تاز قرار دهد . قارن اولین امیری بود که مسلمان گردید و این واقعه در سال ۲۴۰/۸۵۴–۵ صورت گرفت .

در حدود سال ۲۵۰/۸۶۴ قارن بیاری سلیمان‌بن عبدالله بن طاهر که بجنگ حسن بن زید واسپهبد پادوسبان رستمدارمیرفت بشتافت ولی لشکرخراسان درحوالی رودخانهٔ لاویج که در نزدیکی‌های آمل واقع بود شکست خورد و در بین مقتولین اسپهبد جعفربن شهریار نیز دیده میشد . درسال ۲۵۲/۸۶۶ قارن مجبور گردید که با حسن بن زید بیعت کند و پسرانش سرخاب و مازیار را بدربار او روانه ساخت . ولی در سال ۲۵۴/۸۶۸ این دو شاهزاده از دربار حسن فرار کردند و حسن بن زید عده‌ای‌را جهت‌دستگیری قارن‌فرستادقارن موفق شد که به‌قومس‌فرار کند . پسرانش عبارت بودند از[۲]:

۱– مازیار[۳]

۲– سرخاب[۴] که بسن جوانی درگذاشت و دو پسر بنام رستم و علی از خود بیادگار گذاشت .

۳– رستم[۵] که پسری بنام سرخاب داشت .

۱– زاخاو "Sachau" تاریخ‌مرگ وی را ۲۷۳ه.میداند . زامباور "Zambaur" ۲۲۲–۲۵۳ ه .

۲– بگفتهٔ زامباور "Zambaur" پسران وی عبارتند از : سرخاب و عبدالله (رك Weyl, Sammlung Fonrobert,I,324) و مازیار(زامباور این مازیار را اشتباهاً بجای مازیار بن قارن بن وندا هرمزد گرفته است) .

۳– رك اسفندیار ، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۲۳۷ و ظهیر ۲۰۸ و ۲۸۸ و ۲۹۰ .

۴– رك اسفندیار ، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۲۰۸ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۸۸ و ۲۹۰ .

۵– رك اسفندیار ، صفحهٔ ۱۷۴ .

۱۰ــ رستم بن سرخاب بن قارن . (اسفندیار ، صفحات ۱۸۴ــ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ و ظهیر ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۷۰ ، ۲۹۸ ــ ۲۹۵ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۲۹ سال[۱] . وی با داعی حسن بن زید در منازعه بود . چون در سال ۲۷۱/۸۸۴ داعی مذکور درگذشت برادرش محمد بن زید بطبرستان مسلط شد و رستم را از کوهستانات طبرستان براند و پیش عمرو بن لیث صفاری فرستاد ، تا اینکه بشفاعت عمرو محمد بن زید از خطای وی درگذشت مشروط براینکه وی دیگر سپاهی نگاه ندارد و تمام مالیاتهای معوقهٔ سابق را بپردازد . مدتی بعد رستم با رافع بن هرثمه که حاکم خراسان بود متحد گردیده وبمعاونت یکدیگر مازندران و رویان و دیلم را عرصهٔ تاخت وتاز قرار دادند . ولی بعد رافع ازمتحد خوداعراض نمود وویرا در استرآباد بزندان انداخت . رستم در رمضان سال ۲۸۲ مطابق اکتبرــ نوامبر ۸۹۵ در زندان بمرد . ابن اسفندیار و ظهیر گاهی وی را بنام رستم بن سرخاب و گاهی بنام رستم بن قارن میخوانند . پسرانش عبارتند از :

۱ــ شروین

۲ــ ن ...، که پدر پرویز فرمانروای لاریجان می‌باشد[۲] .

رستم بن قارن (اسفندیار صفحهٔ ۱۹۸) . رستم بیاری هرمزدکامه فرمانروای تمیشه و اسپهبد شهریار بن پادوسبان، ابوالعباس عبدالله سامانی را ازرفتن بگرگان در سال ۲۹۷/۹۰۹ــ۹۱۰ مانع آمد . ابوالعباس قصد داشت مازندران را ترک کرده

۱ــ رک ظهیر و زامباور "Zambaur" ۲۵۳ــ۲۸۲هـ . بنابگفتهٔ زاخاو "Sachau" رستم جانشین پدر بزرگش قارن بن رستم شد و در سال ۳۰۲/۹۱۴ــ۹۱۵ مغلوب شورشیان گردید . پسرش شروین به پیش امیر سامانی رفت و امیر لشکری در اختیار وی گذاشت که بکمک سپاهیان سامانی توانست دوباره آن سرزمین را از شورشیان بگیرد .

۲ــ رک اسفندیار صفحات ۱۸۳ و ۱۹۶ وظهیر صفحهٔ ۳۰۲ .

در گرگان بفارس که یکی از فرماندهان احمد سامانی بود ملحق شود .

۱۱ــ شروین بن رستم (اسفندیار، صفحات ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۱۳، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۳۸ و ظهیر، صفحات ۵٤ ، ۱۷۲ ، ۱۷٤ ، ۲۰۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۳۰۲، ۳۰٤ ، ۳۱۰ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۳۷ سال[1]. در سال ۲۹۰/۹۰۳ اسمعیل سامانی ، ابوالعباس را که از اقوام خود بود بحکومت طبرستان برگزید . ابوالعباس از اسپهبد رستمدار شهریار بن پادوسبان و شروین بن رستم باوند و برادرزادهٔ شروین پرویز خواست که ویرا در جنگ برعلیه داعی ناصر کبیر مساعدت نمایند . در سال ۳۰۲/۹۱٤ـ۹۱۵ شروین با داعی ناصر کبیر صلح نمود . در سال ۳۰۷/۹۱۹ اسپهبد شروین و شهریار پسر ونداامید متعهد شدند که همان مالیاتی را که به حسن بن زید پرداخت میکردند به حسن بن قاسم بپردازند . ولی حسن بن قاسم بآن مقدار راضی نشد و بجنگ آنان شتافت و شهریار را مغلوب ساخت و با شروین صلح کرد . اسپهبد شروین در گیلان بماکان پناهنده شد . در این موقع ماکان[2] بمازندران تسلط یافته بود و کمی بعد از طرف ماکان بحکومت شهریار کوره رسید و در حدود سال ۳۱۹/۹۳۱ یعنی موقعی که پسران بویه برای تسلط حکومت ایران اقدام میکردند در گذشت .

پسرانش عبارتند از :

۱ــ رستم

۲ــ شهریار

۳ــ دختری که بعقد ازدواج وشمگیر بن زیار در آمد[3].

۱۲ــ شهریار بن شروین بن رستم (اسفندیار صفحات ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ،

۱ــ رك: ظهیر، زاخاو "Sachau" ۳۳۷ـ۳۰۲ م، زامباور "Zambaur" ۳۱۸ـ۲۸۲ م.

۲ــ Rabino, Les dynasties Alaouides du Mazandéran. p. 257

۳ــ رك زامباور "Zambaur" ۱۸۹ .

۲۳۸، ۲۳۹ و ظهیر صفحات ۲۰۹ ، ۲۷۱ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۳۷ سال[۱] . وی دائی قابوس بن وشمگیر وچنانچه مشهور است حامی فردوسی بوده و همچنین معاصر رکن‌الدوله بویه و وشمگیربن زیار است و تا زمان قابوس بن وشمگیر (۹۷۷/۳۶۶/۴۰۳ ـ ۹۷۶ تا ۱۰۱۳ــ۱۰۱۲) و محتملا تا زمان سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ ـ ۳۸۹/۱۰۳۰ــ۹۹۹) زنده بوده است . در سال ۳۲۴/۹۳۶ وشمگیر بن زیار بآمل و ساری دست یافت و مدتی بعد در سال ۹۴۳ ـ ۳۳۱/۹۴۲ حسن بن بویه و حسن بن فیروز بمتصرفات وی حمله نمودند و وی بـه اسپهبد شهریاربن‌شروین پناهنده شد وپس ازآنکه حسن‌بن‌بویه استرآباد وطبرستان را متصرفشد شهریارمطیع ومنقاد وی گردید . پسرش‌شروین‌درحیات پدر در گذشت و دارا جانشین شهریار بن شروین گردید .

۱۲ــ رستم‌بن شروین (اسفندیارصفحهٔ ۲۰۹) . وی درسال ۳۱۱/۹۲۳ بیاری داعی حسن بن قاسم که با دو سید ناصری بنام ابوالحسن و ابوالقاسم در منازعه بود شتافت .

۱۳ــ دارا (اسفندیار ، صفحهٔ ۲۳۹ و ظهیر ، صفحات ۱۹۱ ، ۲۰۹ ، ۲۷۰ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۸ سال . ابن اسفندیار ومیرظهیرالدین متفق‌القولند که اسپهبد دارا جانشین شهریار بن شروین بود چون شروین پسر شهریاردرحیات پدر در گذشته بود . روشن نیست که پدر دارا چه کسی بوده است . پرفسور براون درفهرست‌اعلام

۱ــ مسألهٔ جانشینی بعد ازشهریار بن شروین‌کاملا روشن نیست . اطلاعاتی‌که ما در این باره از منابع مختلف کسب کرده‌ایم با همدیگر مغایربوده سنوات مذکوره نیزباهمدیگر مطابقت نمیکنند . بنظر میرسدکه بعلت تجزیهٔ خاندان سلطنتی‌عدهٔ کثیری مدعی سلطنت شده و متناوباً بحکومت رسیده‌اند و همچنین احتمال میرودکه دارا جانشین قانونی ومشروع شهریار و شاید پسر یا نوهٔ وی بوده یعنی پسر شروین بن شهریار .